

نسبیت در زبان

محمد رضا باطنی

استادیار زبانشناسی عمومی

هرکس غیر از زبان مادری خود زبان یا زبانهای دیگری بداند و سعی کرده باشد از آن زبانها به یکدیگر ترجمه کند، یقیناً متوجه شده است که در کار ترجمه اشکالات زیادی وجود دارد. بعضی از این اشکالات مربوط به ساختمان دستوری متفاوت دو زبان است. بعضی دیگر ناشی از اختلاف فرهنگ و تمدن و عادات و رسوم دو قومی است که به آن دو زبان مختلف سخن می گویند و در زبان آنها منعکس شده است. و بعضی دیگر ناشی از عدم تطابق کامل واژه ها در دو زبان است: معنی واژه ها در دو زبان هر قدر هم به هم نزدیک باشند تقریباً، نه تحقیقاً، در برابر هم قرار می گیرند. اختلاف ساختمان دستوری زبانها و عدم تطابق کامل معنی واژه های آنها بحثی را در زبانشناسی مطرح کرده است که به آن «نسبیت در زبان» می گویند. ما در این مقاله از بحث درباره اختلاف ساختمان دستوری زبانها چشم می پوشیم و می کوشیم با توجه به اختلاف معنی واژه ها مفهوم «نسبیت در زبان» را روشن گردانیم.

نسبیت در زبان بر اساس دو اصل و یک نتیجه گیری قرار دارد:

۱- زبان تصویر درستی از واقعیت جهان خارج به دست نمی دهد.

۲- هر زبان تصویر متفاوتی از واقعیت جهان خارج به دست می دهد.

نتیجه: چون تقسیمات زبان بر تقسیمات جهان خارج منطبق نیست و چون ما در

قالب مقولات زبان فکر می کنیم، پس ما جهان را آنچنان درک می کنیم که زبان برای ما

ترسیم می کند . از طرف دیگر چون زبانهای مختلف تصویرهای متفاوتی از جهان به دست می دهند پس هر زبانی « متافیزیک مخفی و خاص خود » دارد که سخنگویان آن در قالب مقولات نسبی آن جهان را ادراک می کنند ؛ به عبارت دیگر سخنگویان زبانهای مختلف جهان بینی های متفاوت دارند .

زبان تصویر درستی از واقعیت به دست نمی دهد :

ما واژه های زبان را برای بیان اشیاء ، وقایع ، پدیده ها و بطور کلی برای بیان تجربه خود از جهان خارج بکار می بریم . ولی جهان خارج آنچنانکه واژه های زبان نشان می دهند نظام یافته نیست و آنچنان طبقه بندی نشده است . به عبارت دیگر ، تقسیماتی که واژه های زبان نشان می دهند عرضی است و الزاماً منطبق بر تقسیمات قرینه ای در جهان بیرون نیست . مثلاً در طبیعت ماده ای وجود دارد که هر ملکول آن از دو اتم هیدروژن و یک اتم اکسیژن ساخته شده است (H_2O) . این ماده بسته به اینکه چه مقدار حرارت داشته باشد به صورت های مختلف درمی آید ولی در تمام احوال از نظر شیمیائی همان ماده است و فرمول ساختمانی آن نیز همان است . ولی ما در زبان خود برای این ماده واحد در درجات مختلف حرارت نام های مختلف گذارده ایم و آنرا بخر ، آب و بخار می نامیم . جالب تر اینکه اگر صورت بخار شده آن در روی زمین باشد آنرا « بخار » ولی اگر در ارتفاعی بالای سر ما باشد آنرا « ابر » می گوئیم . اگر این بخار در روی زمین به مایع تبدیل شود آنرا آب ولی اگر در آسمان به مایع تبدیل شود آنرا باران می گوئیم . اگر این مایع در روی زمین منجمد شود آنرا بخر و ولی اگر در آسمان منجمد شود آنرا برف یا تگرگ می نامیم . از طرف دیگر بسته به اینکه چه مقدار از این ماده را در نظر داشته باشیم یا شکل ظرف آن چگونه باشد ممکن است آنرا حوض ، چاه ، نهر ، دریاچه ، دریا ، اقیانوس ، برکه و غیره بنامیم . آنچه مسلم است در همه این احوال در طبیعت یک ماده واحد با فرمول شیمیائی ثابتی وجود دارد و نام گذار آن ایه خصوصیات عرضی آن قرار گرفته است .

نام گذاری یا طبقه بندی زبانی ما بر اساس تجارب ناقص ما از طبیعت قرار دارد ولی تجربه ما از جهان خارج الزاماً با واقعیت جهان خارج تطبیق نمی کند . مثلاً اکثر عناصر و مواد شیمیائی محیط می توانند به سه صورت مایع ، جامد و گاز در آیند اما ما در زبان خود فقط برای H_2O که سه صورت آن را بیشتر می بینیم سه واژه جداگانه داریم ولی برای عناصر دیگر ، مثلاً آهن ، واژه های جداگانه نداریم زیرا مقدار حرارتی که برای مایع کردن یا بخار کردن آهن لازم است آنقدر زیاد است که در تجربه عادی و روزمره ما وارد نمی شود .

تقسیم بندی رنگ ها نمونه دیگری است که عدم انطباق بین مرز بندی زبان و جهان خارج را نشان می دهد . ما در زبان خود از رنگ های سرخ ، سبز ، بنفش و غیره صحبت می کنیم ، ولی اینها اسم هایی است که ما به پدیده های واحد در حالات مختلف داده ایم . اگر نور خورشید را از منشوری عبور دهید تجزیه می شود و یک طیف نوری به وجود می آورد . قسمتی از این طیف که قابل رؤیت است از نظر طول موج بین ۷۶۰ تا ۳۸۵ میلی میکرون واقع می شود . این طول موج های مختلف در روی چشم ما تأثیرات مختلف می گذارد و مغز ما آنها را به رنگ های مختلف تعبیر می کند : ناحیه ۷۶۰ میلی میکرون به صورت قرمز و ناحیه ۳۸۵ میلی میکرون به صورت بنفش ادراک می شود . ولی بالاتر از ۷۶۰ و پائین تر از ۳۸۵ نیز طول موج هایی هست که عصب چشم ما را متأثر نمی کند و در نتیجه ادراک نمی شوند . ولی نکته مهم اینجاست که همانطور که طول موج های بین این دو حد در روی طیف نوری یک پدیده پیوسته و غیر منقطع است تظاهر رنگها نیز پیوسته و غیر منقطع می باشد ، بدین معنی که بین رنگ های مختلف در روی طیف خط قاطعی نمی توان کشید . مثلاً رنگ قرمز به تدریج و به نسبت طول موج در روی طیف تغییر می کند تا به رنگ نارنجی تبدیل می شود و آن رنگ به نوبه خود به تدریج تغییر می کند تا به رنگ زرد تبدیل شود . بنابراین آنچه در دنیای بیرون وجود دارد انرژی نوری با طول موج های متغیر تدریجی است و تأثیری که آنها در روی چشم ما می گذارد یک دسته

رنگهای مختلف است. ولی ما در زبان خود برای این رنگها نام گذاشته‌ایم: یعنی این رشته پیوسته را در نقاطی قطع کرده، برای آن نقطه‌ها نامی گذاشته و نسبت به تفاوت تدریجی و پیوسته آن نقاط تقطیع بایکدیگر بی‌اعتنا مانده‌ایم. چون زبان مادری ما دارای این تقسیم بندی ویژه است، بنابراین ما عادت کرده‌ایم این پدیده پیوسته جهان خارج را بر طبق الگوهای زبان خود تقطیع کنیم و نسبت به نوسان آنها بی‌اعتنا باشیم و حتی آنها را ادراک هم نکنیم. بدین ترتیب می‌بینیم که تقسیم بندی زبان ما دقیقاً منطبق بر واقعیت جهان خارج نیست ولی ما طوری به آن عادت کرده‌ایم و آنرا بدیهی می‌دانیم که اگر گفته شود زبان دیگری هم هست که در آن این تقسیم بندی معتبر شمرده نمی‌شود شاید تعجب کنیم. بالاندکی تأمل در مورد واژه‌های عادی زبان صدها نمونه می‌توان به دست داد که همه گواه بر آن خواهند بود که مرز بندی معنایی کلمات در زبان منطبق بر مرز بندی قرینه‌ای در جهان فیزیکی خارج نیست. مثلاً اکثر صفاتی که ما صدها بار در روز بکار می‌بریم مانند گرم، سرد، سبک، سنگین و غیره، هیچ کدام مفهوم دقیقی ندارند. ما ممکن است قهوه‌ای را که ۲۰ درجه حرارت دارد سرد بنامیم در حالیکه آب آشامیدنی خود را که سه درجه حرارت دارد گرم بدانیم، یا کتابی را که دو کیلوگرم وزن دارد سنگین و میزی را که ده کیلوگرم وزن دارد سبک تلقی کنیم.

هر زبان تصویر متفاوتی از واقعیت جهان خارج به دست می‌دهد:

زبانها در تقطیع تجربه گویندگان خود از جهان و نام گذاری آن بایکدیگر اختلاف دارند، بدین معنی که ممکن است یک حوزه تجربی در یک زبان بین دو کلمه تقسیم شده باشد در حالیکه همان حوزه در زبان دیگر بین پنج کلمه بخش شده باشد. در این صورت آشکار است که معنی این کلمات بر هم منطبق نمی‌شوند. مثلاً اگر زبانی باشد که برای همه نزولات آسمانی (اعم از باران، برف و تگرگ) یک کلمه داشته باشد و زبان دیگری این حوزه را بین سه کلمه تقسیم کرده باشد، مرز بندی معنایی کلمات دو زبان در این حوزه

تجربی برهم منطبق نمی شود. به بیان دیگر معنی یک کلمه بستگی به این دارد که چه قسمتی از یک حوزه معنایی به آن اختصاص داده شده باشد و همسایگان آن کلمه در آن حوزه معنایی چند و چگونه باشند. یا به زبان فنی تر می توان گفت معنی یک کلمه در شبکه تقابلی که یک حوزه معنایی را می پوشاند روشن می شود و بطوریکه خواهیم دید این شبکه تقابل در حوزه های معنایی در زبانهای مختلف متفاوت است.

مثلا زبان یکی از قبایل سرخ پوست امریکا به نام ناواهو (Navaho) طیف نوری را که ما معمولا به هفت بخش می کنیم به سه بخش تقسیم می کند. در نتیجه مردمی که به این زبان سخن می گویند در قالب این سه رنگ فکر می کنند و در قالب همین تقسیم بندی نیز طیف نوری را ادراک می نمایند. دو تقسیم بندی متفاوت زبان فارسی و ناواهو را می توان با نمودار زیر نشان داد:

قرمز	نارنجی	زرد	سبز	آبی	ارغوانی	بنفش
ici'	ico		doot'iz			

بطوریکه ملاحظه می شود زبان فارسی و ناواهو یک پدیده واحد جهان بیرون را به طور متفاوت تقسیم بندی کرده اند و اهل هر یک از این زبانها در قالب تقسیم بندی خاص زبان خود درباره این پدیده واحد می اندیشند و واقعیت جهان بیرون را نیز در قالب همین تقسیم بندی ادراک می کنند. در عین اینکه تقسیم بندی زبان فارسی و ناواهو بایکدیگر فرق دارد هیچکدام نیز تصویر درستی از واقعیت به دست نمی دهند زیرا طیف نور در جهان خارج یک پدیده پیوسته و غیر منقطع است در حالیکه زبان فارسی و ناواهو آن را به دو نوع متفاوت تقطیع کرده اند. بنابراین زبان به ما امکان می دهد که برداشت خود را از جهان بیرون در قالبهای خاصی بریزیم که زبان به طور پرورده به ما تحویل می دهد و ما

۱- این نمودار از کتاب *A Linguistic Theory of Translation* نوشته J. C. Catford اقتباس و بر زبان فارسی منطبق شده است.

با آنها از زمان طفولیت چنان انس می‌گیریم که آنها را بدیهی می‌انگاریم و چون تصور می‌کنیم زبان ما تصویر درستی از واقعیت به دست می‌دهد، بنابراین نتیجه می‌گیریم که همهٔ زبانها نیز باید همین مقولات و طبقه‌بندی‌ها را داشته باشند درحالی‌که نه زبان ما تصویر درستی از واقعیت به دست می‌دهد و نه تقسیمات زبان ما جهانی و عمومی است بلکه هر زبانی برداشت گویندگان خود را از واقعیت به طور متفاوتی تقسیم می‌کند. درجهٔ تشابه تقسیم‌بندی‌های زبانها نسبت به هر دو زبانی فرق می‌کند ولی هیچ وقت این تقسیم‌بندیها کاملاً بر یکدیگر منطبق نمی‌گردند.

حوزهٔ معنایی (Semantic Field) عبارتست از قسمتی از تجربهٔ انسانی که بین دسته‌ای از کلمات زبان تقسیم شده است بطوریکه آن کلمات، مانند ذرات بهم چسبیده و دندان‌دار موزائیک، حریم یکدیگر را محدود می‌کنند و مجموعاً آن حوزه را می‌پوشانند. وقتی حوزه‌های معنایی مختلف را مورد مطالعه قرار دهیم، متوجه می‌شویم که تجربه‌ای که شالودهٔ آنها قرار گرفته باهم فرق دارد. این تجربه ممکن است پیوسته باشد یا از عناصر منفرد و مجزا تشکیل شده و یا ممکن است عینی و محسوس و یا ذهنی و مجرد باشد. مثلاً برشی که دربارهٔ حوزهٔ معنایی رنگ‌ها داده شد بر اساس تجربه‌ای پیوسته و محسوس قرار دارد.

یکی دیگر از حوزه‌های معنایی که در مقایسهٔ زبانهای مختلف زیاد مورد مطالعه قرار گرفته، حوزهٔ روابط خویشاوندی است. بنیاد تجربی این حوزه محسوس و مجزا است زیرا افرادی که کلمات زبان به آنها اشاره می‌کنند هم وجود خارجی دارند و هم مجزا و منفرد از یکدیگر هستند. نمودارهای زیر روابط خویشاوندی و برش معنایی مختلف آن را در دو زبان فارسی و انگلیسی نشان می‌دهد.

جدول شماره ۱

cousin	دختر عمو	عمو زاده
	پسر عمو	
	دختر دایی	
	پسر دایی	
	دختر خاله	
	پسر خاله	
	دختر عمه	
	پسر عمه	

جدول شماره ۲

aunt	زن عمو
	زن دایی
	خاله
	عمه

جدول شماره ۳

uncle	عمو
	دایی
	شوهر خاله
	شوهر عمه

شپوشگاه علوم جدول شماره ۴ ات فریبشی

niece	دختر خواهر	خواهر زاده	پسر خواهر	nephew
	دختر برادر	برادر زاده	پسر برادر	
	دختر خواهر زن			
	دختر برادر زن			
	دختر خواهر شوهر			
	دختر برادر شوهر			

جدول شماره ۵

sister-in-law	زن برادر
	خواهر شوهر
	خواهر زن
	جاری

جدول شماره ۶

brother-in-law	شوهر خواهر
	برادر شوهر
	برادر زن
	باجناق

جدول شماره ۷

father-in-law	پدر زن
	پدر شوهر

جدول شماره ۸

mother-in-law	مادر شوهر
	مادر زن

جدول شماره ۹

daughter-in-law	عروس

جدول شماره ۱۰

داماد	son-in-law
	bride-groom

جدول شماره ۱۱

daughter	دختر

جدول شماره ۱۲

son	پسر
boy	

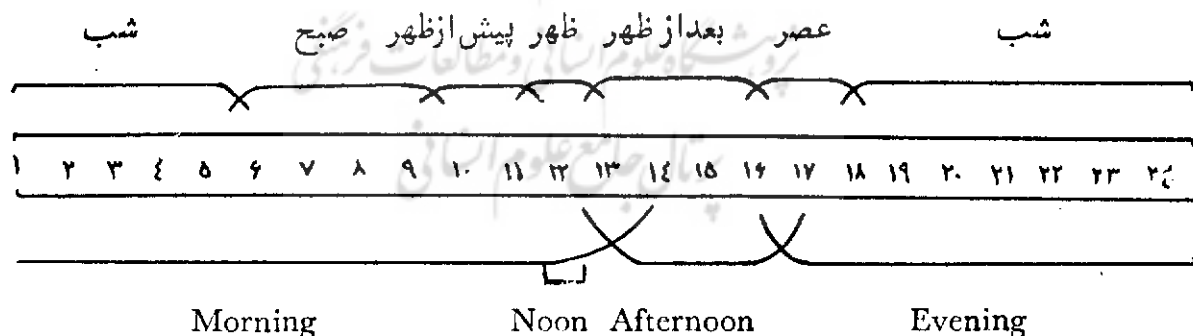
بطوریکه از مطالعه نمودارهای بالا معلوم می‌شود، حوزه روابط خویشاوندی در زبان فارسی در مقایسه با انگلیسی ظریفتر تقسیم شده است. به عبارت دیگر بعضی خصوصیات که در برش معنایی زبان انگلیسی مهم تلقی نشده‌اند در زبان فارسی با اهمیت تلقی شده و در نتیجه واژه‌های بیشتری برای بیان آنها اختصاص داده شده است. مثلاً در مورد آن دسته روابط خویشاوندی که در انگلیسی با کلمه *cousin* بیان می‌شود، یا به بیان دیگر در حوزه‌ای که این کلمه می‌پوشاند، مهم نیست که شخص مذکر یا مؤنث باشد، و یا خویشاوندی از طرف پدر یا از طرف مادر باشد، درحالی‌که این خصوصیات در زبان فارسی مهم تلقی شده و در نتیجه آن حوزه بین ۸ کلمه تقسیم شده است. بنابراین کلمه *cousin* شمولی بیشتر و صراحتی کمتر از هر یک از کلمات ۸ گانه فارسی دارد. بدین ترتیب واضح است که به علت اختلاف برش، هیچکدام از کلمات فارسی را در این حوزه نمی‌توان بطور مطلق معادل کلمه *cousin* دانست بلکه باید گفت در بافت (context) های مختلف ممکن است هر یک از کلمات هشتگانه فارسی معادل ترجمه‌ای کلمه *cousin* قرار گیرند.

در نمودار شماره ۴ در فارسی دو نوع نام‌گذاری وجود دارد: از یک طرف «دختر خواهر» و «دختر برادر» از یکدیگر تفکیک می‌شوند (در مقابل واژه مشترک *niece*) و از طرف دیگر «پسر خواهر» و «پسر برادر» از هم جدا می‌شوند (در مقابل واژه مشترک *nephew*). ولی پسر خواهر و دختر خواهر (بدون توجه به تمایز جنس) در فارسی واژه مشترک «خواهرزاده» را دارند که در انگلیسی معادلی ندارد. همچنین پسر برادر و دختر برادر (بدون توجه به تمایز جنس) واژه مشترک «برادرزاده» را دارند که در انگلیسی معادلی ندارد؛ یعنی معادل «خواهرزاده» در انگلیسی ممکن است *niece* یا *nephew* باشد و معادل «برادرزاده» نیز ممکن است همین دو واژه باشد.

در نمودارهای ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲، برش معنایی در زبان انگلیسی از فارسی ظریفتر است. در جدول شماره ۹ زبان فارسی کلمه «عروس» را علاوه بر بیان یک نوع

خویشاوندی برای بیان زنی که تازه زناشوئی کرده بکار می‌برد و همچنین در جدول شماره ۱۰ زبان فارسی کلمه « داماد » را علاوه بر بیان یک نوع رابطه خویشاوندی برای بیان مردی که تازه زناشوئی کرده بکار می‌برد در حالیکه زبان انگلیسی در هر دو مورد بین این دو نوع رابطه فرق می‌گذارد و برای آنها واژه‌های جداگانه دارد. همچنین در جدول شماره ۱۱ و ۱۲، زبان فارسی « دختر » و « پسر » را علاوه بر بیان نوعی رابطه خویشاوندی برای بیان زن جوان و مرد جوان نیز بکار می‌برد در حالیکه زبان انگلیسی این روابط را از یکدیگر تفکیک می‌کند. علاوه بر این در زبان فارسی « دختر » و « پسر » دارای مفاهیم دیگری نیز هستند که چون در روابط خویشاوندی وارد نمی‌شود در این نمودار گنجانیده نشده است.

در مثال زیر، مانند حوزه رنگ‌ها، حوزه معنایی بر اساس تجربه پیوسته و محسوسی قرار دارد و آن اوقات شبانه روز یا زمان یک بار گردش زمین به دور خود می‌باشد که در زبان‌های فارسی و انگلیسی به دو نوع متفاوت برش یافته است. در نمودار زیر ۲۴ ساعت شبانه روز (از نیمه شب تا نیمه شب بعد) با اعداد نشان داده شده است. تقسیم بندی تقریبی شبانه روز در انگلیسی در زیر این اعداد و تقسیم بندی تقریبی آن در فارسی در بالای اعداد ذکر شده است.



بطوریکه از مشاهده نمودار بالا معلوم می‌شود برش اوقات شبانه روز در دوزبان فارسی و انگلیسی متفاوت است. در انگلیسی از نیمه شب تا ظهر روز بعد و گاهی تا ساعت یک یا دو بعد از ظهر را morning می‌گویند در حالیکه این قطعه در فارسی به چهار قسمت تقسیم شده است: از نیمه شب تا روشن شدن هوا هنوز جزو شب قبل به حساب

می آید و به آن «شب» می گویند، از هنگام روشن شدن هوا تا حدود ساعت ده، «صبح» و از حدود ساعت ده تا حدود ساعت دوازده «پیش از ظهر» و حدود ساعت دوازده را «ظهر» می گویند. از طرف دیگر از حدود ساعت یک بعد از ظهر تا حدود ساعت پنج و حتی دیرتر را در انگلیسی afternoon و از این حدود تا نیمه شب را evening می گویند، ولی این قطعه نیز در زبان فارسی طور دیگری تقسیم شده است: از حدود ظهر تا حدود ساعت چهار را «بعد از ظهر» و از این حدود تا هنگام تاریک شدن هوا را «عصر» و از این هنگام تا نیمه شب را «شب» می نامند. بنابراین می توان این تقسیمات را چنین در برابر هم قرار داد:

انگلیسی	فارسی
morning	= قسمتی از شب پیش + صبح + پیش از ظهر
afternoon	= بعد از ظهر + اوایل عصر
evening	= عصر + شب تا نیمه

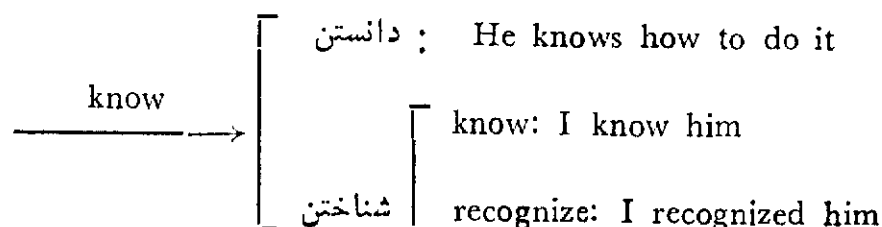
بدین ترتیب بطور مطلق نمی توان گفت که مثلا morning در انگلیسی یعنی صبح در فارسی، بلکه باید گفت در بعضی از بافت ها این دو، معادل ترجمه ای یکدیگر قرار می گیرند. در نمودار دیده می شود که لبه خطوطی که حدود هر کلمه را مشخص می کنند رویم قرار می گیرند. این به این دلیل است که مرز این کلمات را با قطعیت نمی توان مشخص کرد زیرا چنانکه قبلا گفته ایم، این نام گذاریها منطبق بر تقسیم بندی قطعی و مشخصی در جهان خارج نیست و ناچار حدود کلمات مبهم و تابع نوسانات زیاد است. (اختلاف طول روز در فصول مختلف نیز در تعیین حدود این کلمات تأثر دارد.) ولی نسبت این کلمات بهم همان است که در نمودار نشان داده شده و مبهم بودن حدود کلمات در استدلال ما که منظور آن نشان دادن اختلاف برش این قطعه پیوسته در دو زبان فارسی و انگلیسی است تأثیری ندارد. نکته دیگری که باید به آن توجه داشت اینست که کلمه «شب» در فارسی در دو نوع تقسیم بندی وارد می شود: یکی در تضاد با روز، چنانکه می گوئیم «شب و روز»

و دیگری در تقسیم بندی بالا که در نمودار نشان داده شده ، چنانکه می گوئیم « صبح و ظهر و شب ». ولی زبان انگلیسی در این دوشبکه دو کلمه متفاوت بکار می برد : در اولی کلمه night (مثل day and night) و در دومی کلمه evening چنانکه در نمودار بالا مشاهده شد .

ممکن است تجربه ای که زیر بنای یک حوزه معنایی قرار می گیرد مجرد باشد . اختلاف برش حوزه های معنایی مجرد در زبانهای مختلف پیچیده تر است . بطوریکه در جدول زیر مشاهده می شود کلمه right در انگلیسی وقتی در تضاد با left باشد معادل آن در فارسی « راست » ، و وقتی در تضاد با wrong باشد معادل آن « درست » و وقتی در مفهوم حقوقی بکار رود معادل آن « حق » است . ولی حوزه معنایی کلمات فارسی منحصر به آن نیست که در جدول زیر به آنها داده می شود . هر یک از این سه کلمه در فارسی حوزه معنایی وسیعی را می پوشاند که فقط قسمتی از آن در مقابل right قرار می گیرد .

right		
حق	درست	راست

به عنوان مثالی از مقوله فعل می توان کلمه know را با معادل های آن مقایسه کرد . حوزه ای که این فعل در انگلیسی می پوشاند در فارسی بین دو فعل « دانستن » و « شناختن » تقسیم می شود ، ولی حوزه معنایی « شناختن » وسیع تر از آن مقداری است که در مقابل know قرار می گیرد بطوریکه حوزه معنایی recognize را نیز در بر می گیرد :



مقایسه* این حوزه‌های معنایی را می‌توان به صورت جدول زیر نشان داد :

شناختن	دانستن
recognize	know

به عنوان مثال دیگری از مقوله* فعل می‌توان walk را با معادل‌های آن در فارسی مقایسه کرد. حوزه* معنایی این فعل در زبان فارسی بین سه فعل «راه رفتن»، «پیاده رفتن» و «قدم زدن» تقسیم می‌شود :

walk	راه رفتن : The child learned to walk quickly
	قدم زدن : He kept walking across the room
	پیاده رفتن : He left the car there and walked to the office

تقسیم بندی این حوزه را می‌توان چنین نشان داد :

walk		
راه رفتن	قدم زدن	پیاده رفتن

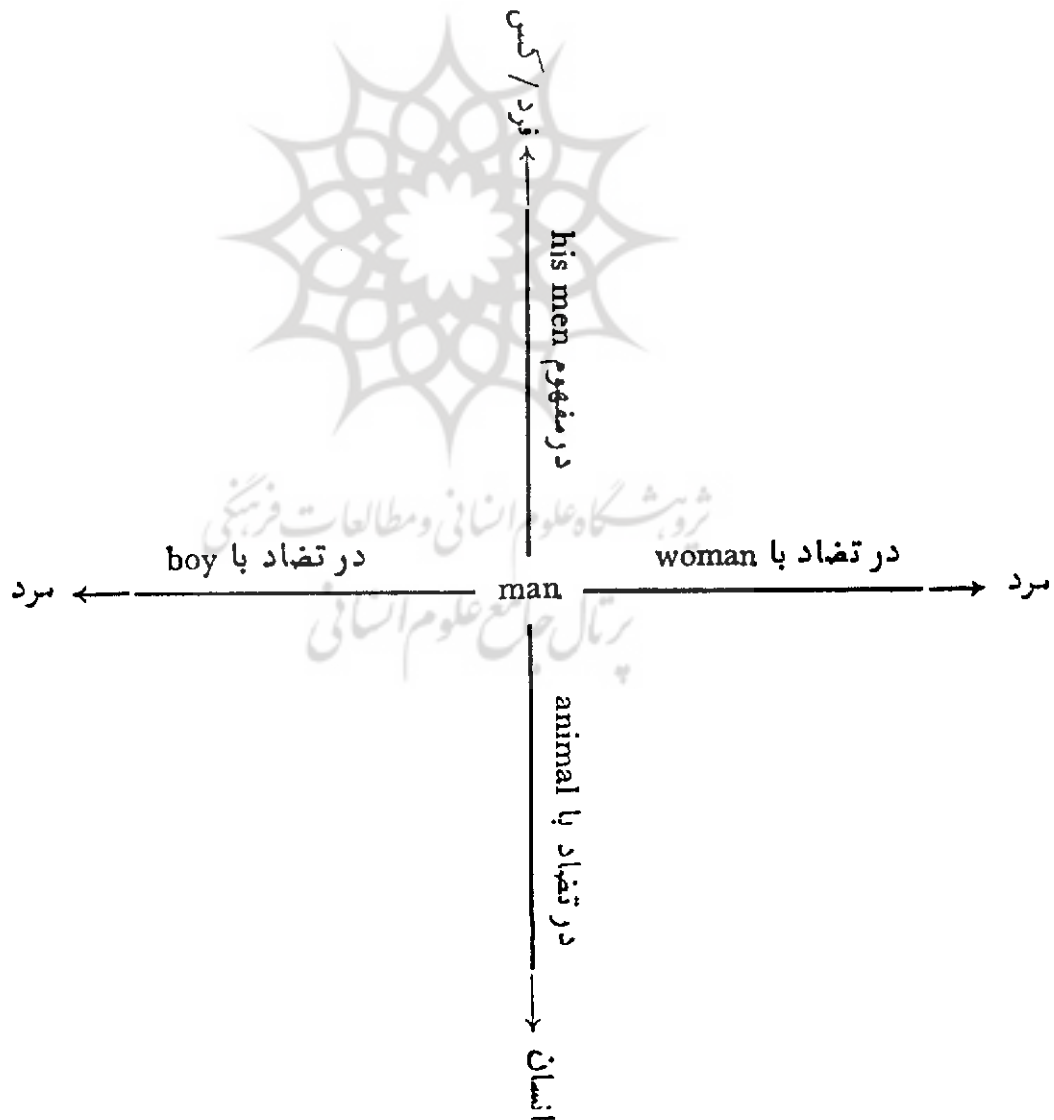
ممکن است تجربه‌ای که زیر بنای یک حوزه* معنایی قرار می‌گیرد مخلوطی از مفاهیم مجرد و محسوس و پیوسته و منفرد باشد. مثلاً کلمه «ساعت» در فارسی لاقلاً برای بیان شش مفهوم به کار برده می‌شود که برای هر کدام در انگلیسی کلمه جداگانه‌ای به کار برده می‌شود :

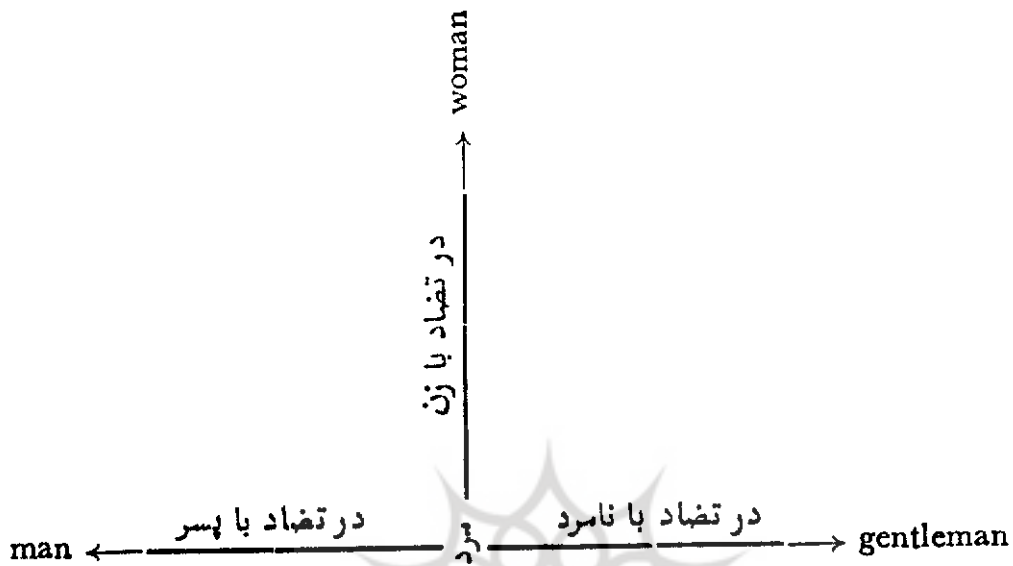
- ۱- قطعه‌ای از زمان معادل با ۶۰ دقیقه (که انگلیسی آن hour است)
- ۲- علامت نوشته‌ای که عقربه‌های ساعت نشان می‌دهند (که معادل آن در انگلیسی گاهی o'clock است)
- ۳- برای نامیدن دستگاهی که زمان را نشان می‌دهد و به دیوار نصب می‌شود یا روی جایی قرار می‌گیرد (که معادل آن در انگلیسی clock است)
- ۴- برای نامیدن همین دستگاه وقتی آن را به مچ دست می‌بندند (که معادل آن در انگلیسی watch است)
- ۵- به معنی وقت (که معادل آن در انگلیسی time است)

۶ - مقدار زمانی که بطور پیوسته در کلاس درس صرف می‌شود، مثل وقتی که می‌گوئیم «ساعت اول شیمی تدریس می‌شود» (که معادل انگلیسی آن period است). این حوزه نامتجانس ولی در عین حال مربوط بهم را می‌توان به صورت جدول زیر نمایش داد:

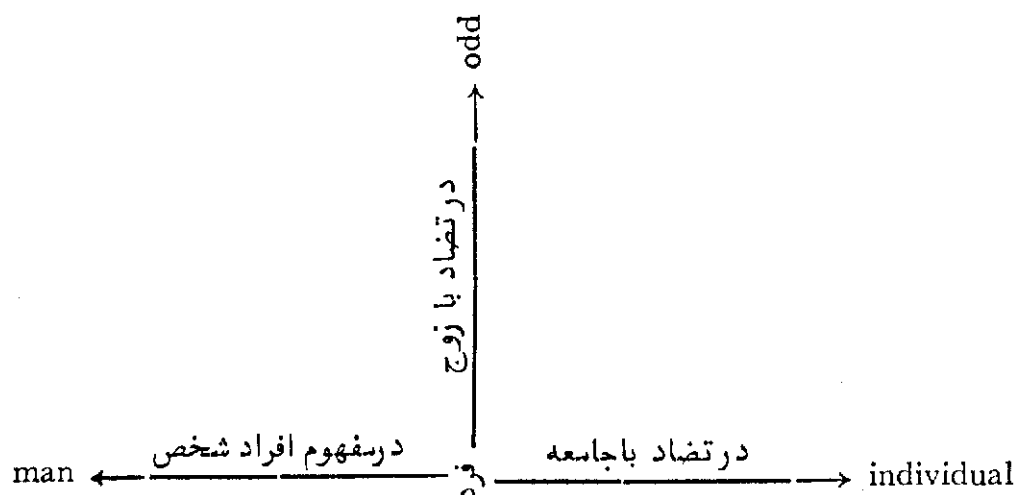
ساعت					
period	time	watch	clock	o'clock	hour

در مثال زیر نخست معادل‌های فارسی man را با مقایسه با متضاد آنها به دست می‌آوریم و سپس هریک از کلمات فارسی را در شبکه جداگانه‌ای قرار می‌دهیم و بعد همه را در یک جدول گرد می‌آوریم:





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



man			
—	در تضاد با animal	در تضاد با boy	در تضاد با woman
فرد	انسان	سرد	
individual	human	gentleman	
odd	one		

توضیح جدول بالا چنین است: در خط بالای جدول کلمه 'man' قرار گرفته که حوزه‌ای را می‌پوشاند. این حوزه در فارسی بین سه کلمه تقسیم می‌شود، مرد، انسان و فرد (یا کس). ولی هر یک از این کلمات فارسی حوزه معنایی وسیع‌تری دارند که علاوه بر پوشاندن قسمتی از حوزه 'man' کلمات انگلیسی دیگری را نیز دربر می‌گیرند. مثلاً «مرد» علاوه بر پوشاندن قسمتی از مفهوم 'man'، قسمتی از حوزه 'gentleman' را نیز می‌پوشاند که در جدول در زیر آن قرار گرفته است. همچنین کلمه «انسان» علاوه بر پوشاندن

قسمتی از مفهوم man بخشی از حوزه‌های human و one را نیز می‌پوشاند که در جدول در زیر آن قرار گرفته‌اند. و باز کلمه «فرد» علاوه بر پوشاندن قسمتی از مفهوم man، قسمتی از حوزه‌های individual و odd را نیز می‌پوشاند که در جدول در زیر آن قرار گرفته‌اند. اگر ما کلمات individual, one, human, gentleman و odd را نیز در مرکز انشعاب قرار دهیم و مفاهیم مختلف آنها را به دست آوریم و در این جدول بگنجانیم، خواهیم دید که شبکه بسیار پیچیده‌ای به دست خواهد آمد و چون کلمات تازه نیز می‌توانند در مرکز انشعاب‌های تازه قرار گیرند، این کار را بطور نامحدود می‌توان ادامه داد و هر چقدر پژوهش عمیق‌تر شود روابط معنایی کلمات و برش‌های مختلف آنها در دو زبان آشکارتر خواهد شد.

در صفحات گذشته سعی کردیم با ذکر مثال دو اصلی را که مفهوم «نسبیت در زبان» بر آن استوار است روشن گردانیم. این دو اصل عبارت بود از اینکه مرز بندی معنایی کلمات منطبق بر مرز بندی قرینه‌ای در جهان خارج نیست و در نتیجه زبان تصویر درستی از واقعیت به دست نمی‌دهد و دیگر اینکه زبانها حوزه‌های معنایی را به طرق مختلف برش می‌دهند و در نتیجه تصویرهای گوناگونی از واقعیت ترسیم می‌کنند. درباره صحت این دو اصل، با توجه به مثال‌های فراوانی که می‌توان از هر زبانی نقل کرد، زبان‌شناسان تقریباً اتفاق نظر دارند، ولی در مورد نتیجه‌ای که از آنها گرفته می‌شود اختلاف نظر وجود دارد. عده‌ای نتیجه می‌گیرند که چون زبان تصویر درستی از واقعیت به دست نمی‌دهد و چون تصویری که زبانها به دست می‌دهند بایکدیگر تفاوت دارد، پس سخنگویان زبانهای مختلف جهان بینی‌های مختلف دارند و بعضی تا آنجا پیش می‌روند که سخنگویان زبانهای مختلف را دارای منطق متفاوت می‌دانند و بسیاری از کشمکش‌ها و مخاصمات بین المللی را ناشی از آن می‌دانند که دو طرف زبان یکدیگر را به درستی درک نمی‌کنند. مخالفین آنها در عین حال که دو اصل بالا را تصدیق می‌کنند نتیجه‌گیری دسته اول را تأیید نمی‌کنند. اینان معتقدند که اختلاف زبان مانع از آن نیست که مردم مفاهیمی را

که متعلق به زبان و فرهنگ‌های دیگر است درک کنند. اگر جز این بود چینی‌ها که زبانی بسیار متفاوت از انگلیسی دارند نمی‌توانستند مثلاً اصول فیزیک اتمی را درک کنند و بمب اتمی بسازند. آنچه می‌توان گفت اینست که مسألهٔ نسبت در زبان و مطالعهٔ حوزه‌های معنایی فعلی یکی از مباحث داغ زبان‌شناسی است ولی خیلی زود است که بتوان دربارهٔ نتایج پژوهش‌هایی که در این باره شده و می‌شود اظهار نظر قطعی کرد. مطالعهٔ حوزه‌های معنایی و توجه به اختلاف برش آنها در دوزبان دارای کاربرد عملی نیز نیست: مترجمین و معلمان زبان خارجه بیش از همه می‌توانند از نتایج این پژوهش‌ها در کار خود بهره برداری کنند.

برای مطالعهٔ بیشتر در این زمینه به کتابهای زیر مراجعه کنید:

- 1- R. L. Brown, *Wilhelm von Humboldt's Concept of Linguistic Relativity*, Mouton & co., 1967.
- 2- R. L. Miller, *The Linguistic Relativity Principle*, Mouton & co. 1968.
- 3- S. Ullmann, *Semantics, An Introduction to the Science of Meaning*, Basil Blackwell, 1962.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی